



یا کار می کنیم تا زندگی کنیم،

یا می جنگیم تا بمیریم

دومقاله از کارل مارکس

ترجمه ی محسن حکیمی

یا کار می کنیم تا زندگی کنیم، یا می جنگیم تا بمیریم

دومقاله از کارل مارکس

ترجمه ی محسن حکیمی

شعار فوق را کارگران ابریشم باف لیون در فرانسه در قیام سال ۱۸۳۱ فریاد زدند. این کارگران عمدتاً استادکارانی بودند که با شاگردان (که به صورت روزمزد برای استادکاران کار می-کردند) و ماشین های بافندگی خود و در خانه های خویش به صورت قطعه کاری برای سرمایه داران کار می کردند. در لیون تنها یک کارخانه ی ابریشم بافی وجود داشت که ۶۰۰ کارگرِ مزدی داشت. در پی بحران سال ۱۸۲۵ که به افت قیمت ابریشم در فرانسه انجامید، ابریشم کاران لیون - اعم از استادکاران و شاگردان و کارگران مزدیِ کارخانه - که با کاهش دستمزدهای شان روبه رو بودند، خواهان تعیین یک قیمت حداقل برای ابریشم با هدف جلوگیری از افت بیش از حد قیمت آن شدند. با پادرمیانی مقامات دولتی در لیون، بخشی از سرمایه داران با این خواست موافقت کردند، اما بخشی دیگر، که می گفتند قیمت باید نه با دخالت دولت بلکه بر اثر رقابت سرمایه داران با یکدیگر تعیین شود، با خواست ابریشم کاران مخالف بودند. این مخالفت خشم کارگران را برانگیخت و آتش به جان شهر انداخت. کارگران زرادخانه ی لیون را به

تصرف درآوردند و با سلاح های مصادره-شده و ساختن باریکاد در خیابان ها به «گارد ملی» شهر یورش بردند و آن را منهدم ساختند. نظامیان بدنه ی «گارد ملی» عمدتاً به کارگران پیوستند و فرمانده ی آن از شهر گریخت. شهر به تصرف کارگران درآمد. اما توده ی کارگران نمی دانستند حالا با این شهر به تصرف درآمده چه کار کنند! عده ی انگشت شماری از کارگران که جمهوری خواه و مخالف سلطنت بودند (در آن زمان اورلئانیست ها به رهبری پادشاه شان لویی فیلیپ بر فرانسه حکومت می کردند) یک کمیته ی دولتی تشکیل دادند، اما اکثر کارگران که برای هدف دیگری قیام کرده بودند وقتی دیدند دارند مورد سوء استفاده ی سیاسی جمهوری خواهان قرار می گیرند خود را از این کمیته کنار کشیدند. از سوی دیگر، حکومت نیرویی نظامی متشکل از ۲۰ هزار سرباز جنگی را برای مقابله با کارگران به لیون گسیل داشت. البته شخص لویی فیلیپ ضمن دستور به ژنرال فرمانده ی این نیرو مبنی بر قاطعیت در بازپس-گیری شهر از دست کارگران در عین حال او را از خون ریزی منع کرد. همین طور شد و شهر پس از چند روز، که در دست کارگران بود، بدون مقاومت و خون ریزی به تصرف حکومت درآمد. صدها تن از کارگران بازداشت و تعدادی از آنان محاکمه شدند. اما همه تبرئه شدند. قیام ابریشم کاران لیون در سال های ۱۸۳۴ و ۱۸۴۸ نیز تکرار شد و نقش مهم و تأثیرگذاری در انقلاب ۱۸۴۸ و برپایی جمهوری در فرانسه داشت. اما همین جمهوری بعداً کارگران را به خون کشید و بدین سان به کارگران گوشزد کرد که باید در مبارزه ی سیاسی با سرمایه داری روی پای خود بایستند و سیاهی لشکر و گوشت دم توپ احزاب سرمایه داری نشوند. اما با وجود این ضعف و ناتوانی تاریخی ابریشم کاران لیون و تبدیل شدن آنها به زائده ی احزاب سرمایه داری - که البته ساختار استاد-شاگردی

طبقه ی کارگر نقش مهمی در آن داشت - نمی توان منکر جسارت و تهور انقلابی آنان در پشت سر نهادن عرصه ی مبارزه ی صرفاً اقتصادی و گذر به قلمرو مبارزه ی سیاسی برای جنگ «مرگ و زندگی» با طبقه ی سرمایه دار و دولت او شد. طبقه ی کارگر کنونی در سطح جهان بی شک پیشرفته تر، پخته تر و با تجربه تر از طبقه ی کارگر نیمه ی اول قرن نوزدهم است. اما چیزی که در آن طبقه ی کارگر به وفور وجود داشت و طبقه ی کارگر کنونی آن را کمتر دارد جسارت و تهور انقلابی برای یورش به عرش اعلای سرمایه داری با هدف پایین کشیدن آن است. کمبود این روحیه ی جسارت و تهور انقلابی از نقاط ضعف اساسی طبقه ی کارگر کنونی در سطح جهان از جمله طبقه ی کارگر ایران است، که بی تردید معلول عوامل مختلفی است که از آن میان می توان به شکست انقلاب ها و جنبش های سیاسی متعدد این طبقه در جاهای مختلف دنیا اشاره کرد.

کارل مارکس بعدها، در سال ۱۸۶۹، آن گاه که گزارش شورای عمومی انترناسیونال اول به کنگره ی چهارم انترناسیونال (در شهر «بال» سوئیس) درباره ی اعتصاب های کارگران قاره ی اروپا در سال های پایانی دهه ی ۱۸۶۰ را می نوشت، شعار قیامگران ابریشم کار لیون - تبلور شجاعت انقلابی کارگران فرانسه در سال ۱۸۳۱- را در متن این گزارش گنجاند. به لحاظ این نکته و نیز دیگر نکات ارزنده و درس آموز این گزارش و به مناسبت اول ماه، این گزارش را ترجمه و به طبقه ی کارگر ایران تقدیم می کنم.

اول ماه مه ۲۰۱۴ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۳)
این گزارش از کتاب زیر ترجمه شده است:

Karl Marx, The First International and After, edited and introduced
by David Fernbach, Penguin Books, ۱۹۷۴, pp ۹۹-۱۱۲

گزارش شورای عمومی انترناسیونال اول به کنگره ی چهارم

شهروندان،

نمایندگان بخش های مختلف گزارش های مشروحی از پیشرفت انجمن ما [انترناسیونال اول] در کشورهای مختلف به شما ارائه خواهند کرد. گزارش شورای عمومی شما عمدتاً درباره ی جنگ های چریکی کار علیه سرمایه خواهد بود - منظور ما اعتصاب هایی است که سال گذشته آرامش قاره ی اروپا را به هم زد، و گفته شد که علت آنها نه بدبختی کارگران، نه استبداد سرمایه دار، بلکه تحریکات پنهان انجمن ما بوده است. چند هفته پس از برگزاری آخرین کنگره ی ما، اعتصاب به-یادماندنیِ روبان بافان و رنگرزان ابریشم در «بال» روی داد، جایی که تا امروز بسیاری از ویژگی های یک شهر قرون وسطایی از سنت های محلی و تعصب های کوتاه فکرا نه گرفته تا اشراف زادگان پول پرست و فرمان رواییِ مردسالارانه ی کارفرما بر کارگر را حفظ کرده است. با این همه، چند سال پیش، یکی از کارخانه داران اهل «بال» به سفیر انگلستان فخر فروخت و گفت «وضعیت کارفرما و کارگر در این جا بهتر از انگلستان است»، «در سوئیس، کارگری که به خاطر دستمزد بیشتر کارفرمای خوب اش را ترک کند از سوی همکاران اش طرد می شود» و «مزیت ما اساساً در طولانی بودنِ زمان کار و تعدیل دستمزدهاست». می بینید که پدرسالاری، تحت تأثیر جامعه ی مدرن، به این نتیجه می رسد که کارفرما خوب است، دستمزد بد است؛ کارگر همچون برده ی مزدیِ مدرن استثمار می شود، اما احساس می کند واسال(۱) قرون وسطاست.

این پدرسالاری را با مطالعه ی یک پژوهش رسمی دولت سوئیس درباره ی استخدام کودکان در کارخانه و وضع مدارس ابتدایی دولتی بیشتر می توان شناخت. این پژوهش نشان می دهد که «هوای مدارس «بال» از هوای مدارس تمام دنیا بدتر است، و در حالی که نسبت اسید کربنیک به هوای آزاد ۴ در ۱۰۰۰۰ است و این نسبت در اتاق های سرپوشیده نباید از ۱۰ بیشتر باشد، در مدارس عمومی «بال» این نسبت پیش از ظهرها ۲۰ تا ۸۱ و بعد از ظهرها ۵۳ تا ۹۴ است.» یکی از اعضای شورای دولتی «بال» به نام آقای تورنایزن با خون سردی در پاسخ به این مسئله چنین گفت: «خودتان را نگران این مسائل نکنید. کلاس های درس والدین این کودکان هم به همین بدی بوده، اما برای آنها هیچ مشکلی پیش نیامده است.»

اکنون می توان فهمید که طغیان اقتصادی کارگران «بال» چیز دیگری نمی توانست باشد جز نشانه ی شروع عصر جدیدی در تاریخ اجتماعی سوئیس. هیچ چیز نمی تواند شاخص تر از نقطه ی شروع این جنبش باشد. روبان بافان بر اساس رسمی قدیمی روز عید سن میشل [۲۹ سپتامبر] کار را چند ساعت تعطیل می کردند. وقتی بافندگان کارخانه ی شرکت «دوباری و پسران» این امتیاز کوچک [تعطیل چندساعته ی کار] را در زمان معمول کار مطالبه کردند، یکی از کارفرمایان با صدای بلند و حرکات تهدیدآمیز سرودست اعلام کرد «هرکس کارخانه را ترک کند فوراً و برای همیشه اخراج خواهد شد.» کارگران پافشاری خود را بی فایده دیدند؛ با این همه، از میان ۱۷۲ کارگر بافنده، ۱۰۴ نفر کارخانه را ترک کردند، بی آن که به اخراج قطعی خود باور داشته باشند، زیرا قرارداد کتبی بین کارفرما و کارگران طرفین را ملزم می-ساخت که فسخ قرارداد را چهارده روز پیش به اطلاع یکدیگر برسانند. روز بعد که این کارگران بازگشتند، کارخانه

را در محاصره ی ژاندارم هایی دیدند که مانع ورود شورشیانِ دیروز می-شدند، شورشیانی که اکنون تمام رفقای شان به آنان می پیوستند.

همزمان، خانواده ی بافندگانی که این گونه ناگهانی از کارخانه اخراج شدند از آلونک هایی که از کارفرمایان شان اجاره کرده بودند، بیرون انداخته شدند؛ علاوه بر آن، کارفرمایان اطلاعیه-هایی خطاب به مغازه داران منتشر کردند و از آنها خواستند که به کارگران بی خانمان هیچ گونه خواروبارِ نسیه نفروشند. مبارزه ای که این گونه آغاز شد، از نهم نوامبر ۱۸۶۸ تا بهار ۱۸۶۹ طول کشید. مجال اندک گزارش ما اجازه نمی دهد که وارد جزئیات این مبارزه شویم. کافی است که بگوییم این مبارزه از عمل هوس بازانه و مغرضانه ی استبداد سرمایه داری سرچشمه گرفت، از تعطیل ستمگرانه ی کارخانه، که به اعتصاب هایی انجامید که هرچند با مصالحه هایی متوقف شدند اما باز به علت نقض این مصالحه ها از سوی کارفرمایان از سر گرفته شدند، تعطیلی که سرانجام به اقدام بی ثمر «شورای دولتی عالی مقام و محترم» بال برای مرعوب کردن کارگران با توسل به اقدامات نظامی و برقراری حکومت شبه نظامی منجر شد.

کارگران در جریان این کشمکش مورد حمایت انجمن بین المللی کارگران قرار گرفتند. اما این همه ی مسئله نبود. کارفرمایان گفتند که همین انجمن بود که ابتدا روح مدرن شورش را قاچاقی وارد شهر خوب و قدیمی «بال» کرد. از همین رو، بیرون کردن دوباره ی این متجاوز شرور از «بال» به دلمشغولی اصلی آنها تبدیل شد. آنان سخت کوشیدند، هرچند به عبث، که صلح و سازش با کارگران شان را مشروط به دست کشیدن آنان از انجمن کنند. آنها، که در جنگ شان با انترناسیونال به طور کلی شکست خورده بودند، دق دل خود را به صورت کلک ها و نیرنگ های عجیب و غریب خالی کردند. این

جمهوری خواهان، که مالک برخی تأسیسات صنعتی در «لوراخ» در «بادن» بودند، گراندوک های دولتی را تحریک کردند که شاخه ی انترناسیونال در این منطقه را سرکوب کنند، اقدامی که البته دولت «بادن» کمی بعد آن را متوقف کرد. نشریه ی آلگماینه تسایتونگ در آوگزبورگ، که در سطح بین المللی منتشر می شود، به خود جرأت داد و گزارش بی طرفانه ای از رویدادهای «بال» چاپ کرد. اما مشترکان متشخص این نشریه از این گزارش به خشم آمدند و با ارسال نامه های احمقانه تهدید کردند که اشتراک شان را قطع خواهند کرد. کارفرمایان همچنین پیکی را به طور علنی به لندن فرستادند با این مأموریت خیالی که در باره ی ابعاد «صندوق مالی» انترناسیونال تحقیق کند. این کارفرمایان، اگر در دوران آغازین مسیحیت زندگی می کردند، به عنوان مسیحیان ارتودوکس پیش از هر چیز سعی می کردند از حساب های بانکی پولس رسول سر در بیاورند.

وحشیگری های ناشیانه ی آنها باعث شد که ارگان های سرمایه داری ژنو درس های طنزآمیزی از عقل واقع بین [بورژوازی] بگیرند. هرچند احتمال می رود که، چند ماه بعد، ردپوشان بی فرهنگ «بال» دوباره [بورژوازی] واقع بین ژنو را به ستایش از منفعت رباخوارانه کشانده باشند.

در ماه مارس، هم کارگران ساختمانی و هم حروف چینان ژنو اعتصاب کردند، کارگرانی که هر دو به انترناسیونال پیوسته بودند. علت اعتصاب کارگران ساختمانی این بود که کارفرمایان پیمانی را که سال پیش به طور جدی با کارگران بسته بودند، زیر پا گذاشتند. اما اعتصاب حروف چینان نتیجه ی مشاجره ای ده-ساله بود که کارگران در تمام این مدت با کارفرمایان داشتند و کوشیده بودند با تشکیل پنج کمیسیون پیاپی آن را حل

کنند. در این جا نیز، مانند «بال»، کارفرمایان یک باره دشمنی شخصی با کارگران شان را به جنگ صلیبی دولت علیه «انجمن بین المللی کارگران» [انترناسیونال اول] تبدیل کردند.

شورای دولتی ژنو، پلیس را به ایستگاه های قطار فرستاد تا کارگران خارجی را که فریب وعده و وعید کارفرمایان برای کار در ژنو را خورده بودند تحویل بگیرد و نگذارد کارگران اعتصابی با آنان تماس بگیرند. این شورا به «جوانان اعیان» (Jeunesse Doree)، هرزه گردان جویای نام «جوان سوئسی» (La Jeune Suisse)، که مسلح به تپانچه بودند، اجازه داد که در خیابان ها و مکان های عمومی به مردان و زنان کارگر حمله کنند. این نهاد دولتی به مناسبت های مختلف اراذل و اوباش پلیس خود را به جان کارگران انداخت، به ویژه در ۲۴ مه که صحنه های پاریس را در مقیاسی کوچک در ژنو به نمایش درآورد، صحنه هایی که راسپی (۲) با توصیف شان به عنوان «عیاشی اهریمنی باتوم ها» (۳) بر آنها داغ ننگ زده است. هنگامی که کارگران ژنو در همایشی عمومی بیانیه ای را خطاب به شورای دولتی قرائت کردند و از آن خواستند که در مورد این باتوم های اهریمنی پلیس تحقیق کند، شورای دولتی آنها را مورد مؤاخذه ی ریشخندآمیز قرار داد. آشکار بود که می خواهد، به دستور اربابان سرمایه-دارش، کارگران ژنو را از کوره به در ببرد تا به شورش دست بزنند، برای آن که این شورش را با نیروی مسلح سرکوب کند، انترناسیونال را از خاک سوئیس جارو کند و یوغ یک رژیم دسامبرستی (۴) را بر گردن کارگران بگذارد. این برنامه با عمل فعالانه و تأثیر آرام کننده ی کمیته ی فدرال [انترناسیونال] در ژنو نقش بر آب شد. کارفرمایان در نهایت مجبور به عقب نشینی شدند.

اکنون به برخی از افترا های سرمایه داران ژنو و باندهای مطبوعاتی آنها که به انترناسیونال نسبت می دهند، گوش کنید. آنها در همایش علنی خود خطاب به شورای دولتی چنین گفتند: «کمیته ی انترناسیونال در ژنو به وسیله ی فرامینی که از لندن و پاریس برای او فرستاده می شود کانتون ژنو را تخریب می کند؛ می خواهد در این جا هرگونه صنعت و هرگونه کار را از میان ببرد.»

یکی از نشریات آنها نوشت: «رهبران انترناسیونال عوامل مخفی امپراتور [لویی بناپارت] بودند، که به احتمال زیاد دنبال فرصت مناسب می گشتند تا در لباس مردم به سوئیس نازنین ما اتهام بزنند.»

و اینها همه از سوی کسانی که نشان داده بودند چه اشتیاقی دارند که بی درنگ رژیم دسامبرستی را به خاک سوئیس پیوند بزنند، از سوی غول های مالی، حاکمان واقعی ژنو و دیگر شهرهای سوئیس، که تمام اروپا می داند که مدت هاست از شهروندان جمهوری سوئیس به تیولداران صرف «بانک رهنی فرانسه» (۵) و دیگر سازمان های کلاهدردار بین المللی تبدیل شده اند.

قتل عام هایی که دولت بلژیک پاسخ اعتصاب ریخته گران «سُرَن» و معدنچیان «بوریناژ» را با آنها داد به طور کامل در بیانیه ی شورای عمومی خطاب به کارگران اروپا و ایالات متحده ی آمریکا در معرض دید عموم قرار گرفته است. (۶) ما صدور این بیانیه را بسیار مبرم دانستیم، زیرا با این دولت نمونه ی مشروطه-طلبی این قتل عام ها نه تصادفی بلکه نهادینه اند. این درام نظامی هولناک یک کمدی قضایی را در پی داشت. در اقداماتی که برضد کمیته ی عمومی بلژیک ما در بروکسل انجام گرفت و طی آن پلیس مقر آن را وحشیانه درهم کوبید و بسیاری از اعضای کمیته را بازداشت

کرد، قاضی دادگاه نامه ی کارگری را پیدا می کند که خواسته بود ۵۰۰ تا «انترناسیونال» برای اش بفرستند، و قاضی یکباره به این نتیجه می رسد که منظور از این خواست اعزام ۵۰۰ مرد جنگی به صحنه ی نبرد است. حال آن که منظور این کارگر ۵۰۰ نسخه «انترناسیونال»، ارگان هفتگی کمیته ی بروکسل، بود.

تلگرام یکی از اعضای انترناسیونال کشف می شود که سفارش داده بود مقداری پودر از پاریس برای اش بفرستند. پس از تحقیق طولانی، این ماده ی خطرناک را واقعاً به بروکسل می آورند و معلوم می شود پودر حشره کش است. آخرین، اما نه بی اهمیت ترین، مورد این است که پلیس بلژیک در یکی از بازرسی های اش از محل کمیته خود را گول می زند و فکر می کند به خزانه ی خیالی یی که ذهن سرمایه دار قاره ی اروپا را به خود مشغول کرده است، یعنی به خزانه ی انترناسیونال، دست پیدا کرده است، خزانه ای که موجودی اصلی اش امن و امان در لندن نگه داری می شود اما شعبه-های اش پیوسته به تمام شاخه های انجمن در قاره ی اروپا سفر می-کنند. بازرس رسمی دولت بلژیک می پندارد که موجودی خزانه در گاوصندوقی در زیر خاک و در جایی تاریک پنهان شده است. اما وقتی به صندوق دست پیدا می کند و آن را با زور باز می کند می-بیند که فقط چند قطعه ذغال سنگ در آن است. شاید تماس دست پلیس است که طلای خالص انترناسیونال را یکباره به ذغال سنگ تبدیل می کند.

از اعتصاب هایی که در دسامبر ۱۸۶۸ چند منطقه ی پنبه خیز فرانسه را فراگرفت، مهم تر از همه اعتصاب «سُتِ ویل لِ روئن» (Sotteville-les-Rouen) بود. کارخانه داران «دِپارتمان دُ لَ سَم» (Department de la Samme) مدتی نه چندان پیش در آمی یَن دور هم جمع شدند تا در این مورد شور و مشورت کنند که چه گونه

می توانند محصول خود را در بازار انگلستان ارزان تر از محصول خود کارخانه داران انگلیسی به فروش رسانند. آنها با این اطمینان که، علاوه بر عوارض حمایتی، عمدتاً پایین بودن نسبی سطح دستمزد در فرانسه بوده که تا کنون آنان را قادر ساخته از پنبه ی فرانسه در مقابل انگلستان دفاع کنند، طبعاً به این نتیجه رسیدند که کاهش بیشتر دستمزدها آنها را قادر خواهد کرد با پنبه ی فرانسه انگلستان را به تصرف خود درآورند. آنها تردید نداشتند که ریسندگان فرانسوی از اندیشه ی تحمل هزینه های جنگ کشورگشایانه ای که کارفرمایان شان میهن پرستانه مصمم بودند با آن سوی دریای مانش بر پا کنند، احساس غرور خواهند کرد. اندکی بعد شایع شد که صاحبان ریسندگی های روئن و اطراف آن در جلسه ای محرمانه با این خط مشی موافقت کرده-اند. سپس، کاهش چشمگیر دستمزدها در «سُت ویل لِ روئن» به طور ناگهانی اعلام شد، و آن گاه برای نخستین بار بافندگان نورماند در مقابل دست درازی سرمایه به پا خاستند. اما آنها در اوج عصبانیت عمل کردند. نه اتحادیه ی خود را پیش از آن تشکیل داده بودند و نه هیچ وسیله ای برای مقاومت تدارک دیده بودند. از سر ناچاری به کمیته ی انترناسیونال در روئن روی آوردند، و این کمیته برای آنها کمکی فوری از کارگران روئن و مناطق اطراف آن و پاریس گردآوری کرد. در اواخر دسامبر ۱۸۶۸، در حالی که فقر و تنگدستی در سراسر مناطق پنبه خیز انگلستان بیداد می کرد، کارگران لندن در فلاکتی بی سابقه به سر می بردند، و رکودی عمومی در تمام شاخه های صنعت بریتانیا به وجود آمده بود، کمیته ی روئن از شورای عمومی درخواست کمک کرد. شورای عمومی، به رغم این اوضاع بس ناگوار، فکر کرد که ویژگی خاص کشمکش روئن می تواند کارگران انگلیسی را به حرکت درآورد. این فرصت خوبی بود که به سرمایه داران

نشان دهد که جنگ صنعتی بین المللی آنها از طریق پایین آوردن دستمزدها، امروز در این کشور و فردا در کشوری دیگر، سرانجام با اتحاد بین المللی طبقات کارگر پاسخ خواهد گرفت. کارگران انگلیسی بی درنگ به فراخوان ما پاسخ دادند و کمک های اولیه ی خود را برای کارگران روئن فرستادند، و «شورای اتحادیه های کارگری لندن» نیز هم صدا با شورای عمومی تصمیم گرفت که همایش بزرگی را در سطح پایتخت در حمایت از برادران اش در نورماند برگزار کند. با شنیدن اخباری مبنی بر توقف ناگهانی اعتصاب «سُت-ویل»، این اقدامات نیز متوقف شدند. ناکامی آن شورش اقتصادی عمدتاً با نتایج اخلاقی اش جبران شد. کارگران ریسندگی نورماند را وارد ارتش انقلابی کارگران کرد، به تولد اتحادیه های کارگری در روئن، البوف، دارنتال و اطراف آنها انجامید، و پیوند برادری طبقات کارگر انگلستان و فرانسه را مستحکم تر ساخت.

در پی انحلال خشونت آمیز بخش پاریس در سال ۱۸۶۸، مکر و حيله ی پلیس در استان ها، و کشش و جذاییت انتخابات عمومی فرانسه، تبلیغات انجمن ما در فرانسه و بهار ۱۸۶۹ بی ثمر شد.

همین که انتخابات تمام شد، موجی از اعتصاب مناطق معدنی لوآر در لیون، و بسیاری جاهای دیگر را فراگرفت. واقعیات اقتصادی یی که در جریان این مبارزات کارگران با کارفرمایان آشکارشد، چشم افکار عمومی را باز کرد، افکاری از نوع نظرات بی پایه ای که تصاویر پرزرق و برق و اغراق آمیزی درباره ی رفاه طبقه ی کارگر در سایه ی توجهات امپراتوری دوم (۷) ارائه می-دهند. ادعاهای خسارت از سوی کارگران چنان معقول و چنان مبرم بود که کارفرمایان، پس از چند بار وانمود مقاومت خشمگینانه، به همه ی آنها تن در دادند. تنها ویژگی غریب این اعتصاب ها انفجار ناگهانی آنها پس از

یک سکون ظاهری، و وقوع سریع شان یکی پس از دیگری بود. با این همه، دلیل اینها همه ساده و ملموس بود.

کارگرانی که در جریان انتخابات به گونه‌ای موفقیت آمیز در مقابل فرمان روایان عمومی شان عرض اندام کرده بودند، طبیعی بود که پس از انتخابات در مقابل فرمان‌روایان خصوصی شان عرض اندام کنند. خلاصه آن که انتخابات آنها را سر حال آورده بود. البته، مطبوعات دولتی، که مزد می‌گیرند تا حقایق ناخوشایند را وارونه نشان دهند و نادرست تفسیر کنند، این رویدادها را به کلمه ی عبور (mot d'ordre) پنهانی شورای عمومی لندن نسبت دادند، که به گفته ی آنها مأموران مخفی خود را به همه جا فرستاده است که به کارگران فرانسوی، که جز در این مورد کاملاً راضی هستند، آموزش دهند که کار زیاد و مزد کم و رفتار وحشیانه با کارگران نادرست است. یک ارگان پلیس فرانسه، که در لندن منتشر می شود و «انترناسیونال» نام دارد - (نگاه کنید به شماره ی ۳ اوت آن) - لطف کرده و انگیزه های مخفی فعالیت زیان‌بخش ما را این گونه به جهانیان نشان داده است:

عجیب ترین ویژگی این اعتصاب ها آن است که برای وقوع در کشورهای سفارش داده شده اند که در آنها اصلاً فقر و بدبختی احساس نمی شود. این انفجارهای غیرمنتظره، که در برخی از همسایگان ما که قبل از هرچیز باید نگران جنگ باشند به موقع و به جا روی می دهند، بسیاری از مردم را وامی دارد که از خود بپرسند که آیا این اعتصاب ها به درخواست یک ماکیاوولی خارجی، که می داند چه گونه خود را مورد لطف و عنایت این انجمن بس قدرتمند قرار دهد، انجام نگرفته است.

درست در همان زمانی که این نشریه ی پلیس فرانسه ما را متهم می کند که با راه انداختن اعتصاب برای دولت فرانسه مشکل آفریده ایم تا خیال کنت بیسمارک را از جنگ خارجی [با فرانسه] راحت کنیم، یک روزنامه ی پروسی ما را متهم می کند که با راه اندازی اعتصاب برای «کنفدراسیون آلمان شمالی» مشکل آفریده ایم تا صنایع آلمان را به سود صنایع خارجی منهدم سازیم.

رابطه ی انترناسیونال با اعتصاب های فرانسه را با دو مورد از یک ویژگی نمونه نشان می دهیم. مورد اول، اعتصاب سنت اِتی_ین و قتل عام پس از آن در ریکامری است، که خود دولت فرانسه دیگر جرأت ندارد ادعا کند که انترناسیونال کارگران را به اعتصاب واداشته است. در مورد لیون نیز انترناسیونال نبود که کارگران را به اعتصاب کشاند بلکه، برعکس، اعتصاب بود که کارگران را به انترناسیونال کشاند.

معدنچیان سنت اِتی_ین، ریو دُ ژیه (Rive-de-Giers) و فیرمین (Firming) آرام اما محکم از مدیران شرکت های معدن خواستند که زمان کار روزانه را، که بالغ بر ۱۲ ساعت کار در شرایط سخت و زیرزمینی می شد، کاهش دهند و در تعرفه ی دستمزدها تجدید نظر کنند. آنها پس از آن که نتوانستند با کارفرمایان به توافق برسند، در ۱۱ ژوئن دست به اعتصاب زدند.

البته برای آنان تضمین همیاری با معدنچسانی که هنوز نشان نداده بودند می-خواهند با آنها متحد شوند مسئله ای حیاتی بود. مدیران شرکت-های معدن، برای جلوگیری از این اتحاد، از رئیس پلیس لوآر درخواست اعزام انبوهی پلیس مجهز به سرنیزه کردند و این مأموران بلافاصله به محل اعزام شدند. در ۱۲ ژوئن، اعتصابیون دیدند که معادن ذغال سنگ به محاصره ی کامل نظامیان درآمده است. شرکت های معدن، برای

اطمینان از سرسپردگی سربازانی که دولت در اختیار آنها گذاشته بود، روزی یک فرانک به هر سرباز پرداختند. سربازان نیز در مقابل این پول، روز ۱۶ ژوئن، حدود ۶۰ معدنچی را که می خواستند با برادران خود در داخل معادن [درباره ی اعتصاب] صحبت کنند، دستگیر کردند. این زندانیان را در بعدازظهر همان روز همراه یک دسته ی نظامی (۱۵۰ نفر) از هنگ چهارم پیاده نظام به سنت اِتیِ نِ اعزام کردند. پیش از آن که این نظامیان قوی هیکل راه بیفتند، یکی از مهندسان معادن «دوریان» ۶۰ بطری براندی میان آنها پخش کرد و در همان حال به آنها گفت باید سخت مواظب دارو دسته ی زندانیان باشند، زیرا این معدنچیان افرادی وحشی، بربر و شرورند. چه به دلیل براندی و چه به علت موعظه، سربازان به این ترتیب آماده ی برخوردی خونین با معدنچیان زندانی شدند. جمعی از معدنچیان با زن و بچه های شان دنبال نظامیان راه افتادند و در حالی که در گذرگاه باریکی در ارتفاعات مونسه، در ناحیه ی ریکامری، آنان را به محاصره ی خود درآوردند از آنها خواستند زندانیان را آزاد کنند و، پس از آن که سربازان این درخواست را رد کردند، با رگباری از سنگ به آنها حمله کردند، و سربازان نیز بدون هیچ هشدار اولیه ای سراسیمه بر روی جمعیت آتش گشودند که در جریان آن ۱۵ نفر، از جمله دو زن و یک نوزاد، کشته و شمار زیادی سخت مجروح شدند. یکی از کشته شدگان دختر ۱۲ ساله ی بینوایی به نام ژنی پتی بود، که نام اش در تاریخ شهدای طبقه ی کارگر به یاد خواهد ماند. او دو گلوله از پشت خورده بود که یکی از آنها در پای اش جا گرفته بود و دیگری از پشت اش رد شده، بازوی اش را شکسته و از شانه ی راست اش خارج شده بود. «تفنگ ها بازهم معجزه کردند.» (۸)

اما این بار مدت زیادی طول نکشید که معلوم شد دولت نه تنها مرتکب جنایت شده بلکه اشتباه بزرگی کرده است. طبقه ی متوسط این اقدام دولت را در راستای نجات جامعه ندانست. تمام اعضای شورای شهر سنتِ اِتی_یَن، ضمن نکوهش شرارت نظامیان و اصرار بر اخراج آنها از شهر، در نامه ای استعفا دادند. مطبوعات فرانسه فریادهای انزجار سر دادند! حتا نشریات محافظه کاری چون مونیتور اونیورسال به قربانیان کمک مالی کردند. دولت مجبور شد هنگ منفور را از سنتِ اِتی_یَن اخراج کند.

در چنین شرایط دشواری، قربانی کردنِ یک بلاگردانِ همیشه در دسترس به نام «انجمن بین المللی کارگران» در پای وجدان جریحه دارشده ی مردم ایده ی درخشانی بود. در محاکمه ی قضایی به اصطلاح شورشیان، متهمان با تفهیم اتهام به ده دسته تقسیم شدند، به طوری که به روشنی از شدت اتهام هر دسته نسبت به دسته ی قبلی کاسته می شد. نخستین دسته، که اتهام شان سنگین تر از همه بود، کارگرانی بودند که به ویژه مظنون به تبعیت از نوعی کلمه ی عبور مخفی از خارج کشور ازسوی انترناسیونال بودند. البته شواهد اثبات این اتهام بسیار محکم و متقن بودند، چنان که قطعه ی کوتاه زیر در یک روزنامه-ی فرانسوی نشان می دهد:

پرسش از شاهدان «درست و حسابی» نشان نداد که «انجمن بین المللی» در این حادثه دخالت داشته است. شاهدان فقط حضور برخی افراد ناشناس را در رأس دسته های [معدنچیان] تصدیق کردند که پیراهن سفید پوشیده بودند و کلاه سفید بر سر داشتند. هیچ یک از این افراد ناشناس دستگیر نشده بودند، یا در جایگاه متهمان حضور نداشتند. یکی از شاهدان در پاسخ به این پرسش که آیا به دخالت «انجمن بین المللی» در این حادثه باور دارید، گفت: باور دارم، اما هیچ دلیلی برای آن ندارم! کمی پس از قتل عام

ریکامری، ابریشم تابان لیون، که بیشترشان زن بودند، رقص شورش های اقتصادی را آغاز کردند. فقر و فلاکت باعث شد که آنها به انترناسیونال روآورند، و این تشکل نیز عمدتاً از طریق اعضای اش در فرانسه و سوئیس به آنان کمک کرد تا پیروز شوند. به رغم تمام تلاش های پلیس برای مرعوب کردن این کارگران، آنها علناً به انجمن ما پیوستند، و با پرداخت مقرری خود به شورای عمومی به طور رسمی به عضویت آن درآمدند. (۹) در لیون، مانند قبل از آن در روئن، کارگران زن نقش غرور انگیز و برجسته ای در جنبش ایفا کردند. پس از آن، کارگران حرفه های دیگر لیون راه ابریشم تابان این شهر را دنبال کردند. بدین سان، در عرض چند هفته ما حدود ۱۰۰۰۰ عضو جدید پیدا کردیم، اعضای از میان مردم دلیری که بیش از سی سال پیش این شعار پرولتاریای مدرن را بر پرچم خود نوشتند: یا کار می کنیم تا زندگی کنیم، یا می جنگیم تا بمیریم! در این میان، دولت فرانسه همچنان به شکایت حقارت آمیز خود از انترناسیونال ادامه می دهد. در ماریسی، اعضای ما از برگزاری همایش برای انتخاب نماینده در کنگره ی «بال» منع شدند. همین دوز و کلک حقیرانه را در شهرهای دیگر نیز به نمایش درآوردند. اما کارگران قاره ی اروپا نیز، مانند هر جای دیگر، سرانجام خواهند فهمید که مطمئن ترین راه به دست آوردن حقوق طبیعی خود تلاش برای تحقق آنها به هزینه ی شخصی خویش است.

کارگران اتریش، به ویژه در وین، اگرچه فقط پس از رویدادهای سال ۱۸۶۶ (۱۰) وارد جنبش طبقاتی خود شده اند، یکباره وضعیت مناسبی پیدا کرده اند. آنان با پرچم سوسیالیسم و انترناسیونال راه پیمایی کردند، و از طریق نمایندگان خود در کنگره ی اخیر آیزناخ (۱۱) در مقیاسی توده ای به انترناسیونال پیوستند.

اگر جایی باشد که در آن طبقه‌ی متوسط لیبرال انگیزه‌های خودخواهانه، حقارت فکری و کینه‌توزی حقیرانه‌ی خود را نسبت به طبقه‌ی کارگر نشان داده باشد، آن‌جا اتریش است. هیئت دولت این طبقه اوضاع آشفته و وخیم امپراتوری اتریش بر اثر جنگ خانمان سوز نژادها و ملت‌ها را می‌بیند، اما فقط زورش به کارگرانی می‌رسد که از قضا خواهان برادری تمام نژادها و ملت‌ها هستند. طبقه‌ی متوسط اتریش، که جایگاه تازه‌ی خود را نه بر اثر قهرمانی‌های خود بلکه فقط به علت افتضاح آشکار ارتش اتریش به دست آورده است، در حالی که نه می‌تواند از فتوحات جدیدش در مقابل حملات خاندان سلطنت، اشرافیت و روحانیت دفاع کند و نه اساساً چنین رسالتی برای خود قائل است، بهترین انرژی‌های‌اش را در تلاشی مذبوحانه هدر می‌دهد تا طبقه‌ی کارگر را از حقوق‌اش در مورد تشکل، تجمع، آزادی مطبوعات و آزادی اندیشه محروم کند. در اتریش، همچون تمام کشورهای دیگر قاره‌ی اروپا، انترناسیونال جای شبح سرخ پیشین را گرفته است. در ۱۳ ژوئیه، هنگامی که در «برون»، مرکز پنبه‌ی موراویا، قتل عامی کارگری در مقیاس کوچک اتفاق افتاد، این رویداد به دست‌های پنهان انترناسیونال نسبت داده شد، اگرچه متأسفانه نتوانستند صاحبان این دست‌ها را پیدا کنند. در دادگاهی که برای محاکمه‌ی برخی از رهبران کارگری وین برگزار شد، دادستان این کارگران را عامل بیگانه نامید. برای نشان دادن این که دادستان مسئله را چه قدر بررسی کرده بود، کافی است که فقط به خطای کوچک او در اشتباه گرفتن «جمعیت صلح و آزادی» طبقه‌ی متوسط با «انجمن بین‌المللی» کارگران اشاره کنیم.

اگر در اتریش جنبش کارگری این گونه اذیت و آزار می‌شود، در مجارستان بی‌هیچ ملاحظه‌ای تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. در این مورد، گزارش‌های مطمئنی از

«پست» [بوداپست] و «پرسبورگ» [براتیسلاوا] به دست شورای عمومی رسیده است. فقط به یک نمونه از برخورد مقامات دولتی با کارگران مجار اشاره می-کنیم. آقای فون ونکهایم، وزیر کشور مجارستان، در وین اقامت کرده بود تا به مسائل مردم برسد. کارگران براتیسلاوا، که ماه ها از برگزاری همایش های عمومی و حتا کارهایی چون جمع-آوری کمک برای یک مؤسسه ی درمانی محروم بودند، سرانجام نمایندگانی به وین فرستادند تا شکایات خود را نزد دولتمرد بلند آوازه ای چون آقای فون ونکهایم مطرح کنند. این دولتمرد بلند آوازه، در حالی که به سیگار برگ خود پُک می زد و دود آن را بیرون می داد، کارگران را به حضور پذیرفت و قلدرمنشانه خطاب به آنان گفت: «شما کارگرید؟ خوب کار می کنید؟ باید خیلی مواظب باشید. شما به تشکل نیاز ندارید؛ و اگر بخواهید وارد سیاست شوید، می دانیم با شما چه کار کنیم. من برای شما کاری نمی توانم بکنم. کارگران بهتر است به وجدان خود شکایت ببرند.» این وزیر لیبرال به این پرسش کارگران که آیا پلیس هنوز هم افتخار می کند که حرف آخر را می زند، این گونه جواب داد: «بله، به مسئولیت من». کارگران، پس از توضیحاتی طولانی اما بی فایده جناب وزیر را ترک کردند و به او گفتند: «چون مسائل دولتی بر زندگی کارگران تأثیر می گذارد، کارگران مجبورند به سیاست بپردازند، و آنها حتماً این کار را خواهند کرد.»

در پروس و سایر جاهای آلمان، سال گذشته سال تشکیل اتحادیه-های کارگری در سراسر کشور بود. در کنگره ی اخیر آیزناخ، نمایندگان ۱۵۰۰۰۰ کارگر آلمانی، از خود آلمان، اتریش و سوئیس، یک حزب اجتماعی دموکراتیک جدید را، با برنامه ای ملهم از اصول اصلی اساسنامه ی ما، سازمان دادند. با آن که قانون آنها را از تشکیل شاخه

های انترناسیونال منع کرده است، اما با این هدف که به صورت فردی از شورای عمومی کارت عضویت بگیرند رسماً به انترناسیونال پیوسته اند. همچنین، «انجمن عمومی کارگران آلمان»، در کنگره ی خود در «بارمن»، هواداری خود را از اصول انجمن ما دوباره مورد تأکید قرار داد، اما همزمان اعلام کرد که قوانین پروس مانع پیوستن این انجمن به انترناسیونال است. در ناپل، اسپانیا و هلند شاخه های جدیدی از انجمن ما اعلام موجودیت کرده اند. در بارسلون و آمستردام، هم-اکنون ارگان انترناسیونال به زبان های اسپانیایی و هلندی منتشر می شود. چنین پیداست که نشان افتخاری که دولت بلژیک به رزمگاه های باشکوه «سُرن» و «فرامری» اعطا کرد خشم حسادت آمیز قدرت های بزرگ را واقعاً برانگیخته است. پس جای تعجب نیست که انگلستان نیز امسال به قتل عام کارگری خود بالید. معدنچیان ویلز، در معدن بزرگ لیزوود، نزدیک مولد در دنیگشایر، ناگهان با اطلاعیه ی مدیر خود مبنی بر کاهش دستمزدهای شان رو-به رو شدند، مدیری که کارگران از مدت ها پیش او را یکی از اصلاح ناپذیرترین خُرده ستمگران می دانستند. در نتیجه، آنها از کارگران معادن مجاور خود کمک جمع کردند و، علاوه بر کتک زدن مدیر، به خانه اش حمله کردند و تمام اسباب واثاثیه اش را به ایستگاه راه آهن بردند، با این تصور خام و کودکانه که گویا به این ترتیب یک بار برای همیشه از دست او راحت می شوند. البته اقداماتی علیه شورشیان انجام گرفت، اما جمعیتی ۱۰۰۰ نفره از معدنچیان یکی از آنها را نجات داد و از شهر بیرون برد. روز ۲۸ مه، قرار بود پلیس دو تن از رهبران را تحت اسکورت دسته ای از هنگ چهارم پیاده نظام، «مالِ خودِ شاه»، به دادگاه بخش مولد ببرد. جمعی از معدنچیان، که می کوشیدند زندانیان را نجات دهند، پس از آن که با مقاومت پلیس و سربازان روبه رو شدند، آنان

را به رگبار سنگ بستند، و سربازان نیز - بی آن که قبلاً هشدار دهند - رگبار سنگ را با شلیک گلوله ی (تفنگ های سرپُر اسنایدر) پاسخ گفتند. پنج نفر، که دو تاشان زن بودند، کشته و شمار زیادی زخمی شدند. تا این جا شباهت بسیاری بین قتل عام های مولد و ریکامری وجود دارد، اما از این جا به بعد بین اینها شباهتی نمی بینیم. در فرانسه، سربازان فقط در برابر فرمانده شان مسئول اند، حال آن - که در انگلستان آنها باید مورد تحقیق پزشکی قانونی قرار گیرند؛ اما پزشک قانونی فردی کم شنوا و ساده لوح بود که باید شهادت شهود را به کمک سمعک می شنید، و هیئت منصفه ی ویلز، که از او پشتیبانی می کرد، هیئتی بود که با پیشداوری تنگ نظرانه - ی طبقاتی قضاوت می کرد. این هیئت اعلام کرد که قتل عام مولد «قتل موجه» بوده است.

در فرانسه، شورشیان به ۳ تا ۱۸ ماه زندان محکوم شدند، و اندکی بعد عفو شدند. در انگلستان، آنها به ۱۰ سال بردگی کیفری محکوم شدند! در فرانسه، فریاد اعتراض به نظامیان در تمام مطبوعات طنین انداخت. در انگلستان، مطبوعات برای سربازان سراپا خنده و شادی بود و برای قربانیان سراپا اخم - و تخم! با این همه، کارگران انگلیسی در مقابل ازدست دادن یک توهّم بزرگ و خطرناک چیزهای زیادی به دست آورده اند. آنها تا حالا خیال می کردند که قانون ضدشورش برای حفظ جان آنها تصویب شده است، و فرماندهان نظامی تابع مقامات کشوری هستند. پس از اعلامیه ی رسمی آقای بروس، وزیر لیبرال کشور، در مجلس عوام، آنها اکنون دیگر می دانند که اولاً قاضی هر روستایی، بی - آن که نیاری به طی فرایند منحوس قرائت قانون ضدشورش داشته باشد، حق دارد به نظامیان فرمان دهد که بر روی جمعیتی که به نظر او شورش کرده اند آتش گشایند؛ و ثانیاً سرباز می تواند برای نجات خود از خطر، یعنی به بهانه ی دفاع از

خود، دیگران را به گلوله ببندد. این وزیر لیبرال فراموش کرد اضافه کند که، در این صورت، هرکس باید برای دفاع از خود در مقابل سربازان، به هزینه‌ی دولت به سلاح مجهز شود.

قطع نامه ی زیر در کنگره ی عمومی اخیر اتحادیه های کارگری انگلستان در بیرمنگام تصویب شد (۱۲):

نظر به این که با شکل گیری سازمان های سراسری کارگران، تشکل های محلی تقریباً از بین رفته اند، ما بر این باوریم که گسترش اصل تجارت آزاد - که باعث ایجاد چنان رقابتی در میان ملت ها می شود که منافع کارگر را در معرض نادیده گرفته شدن و فداشدن در مسابقه ی بین-المللی بی امان سرمایه داران قرار می دهد - طلب می کند که این سازمان ها بازهم گسترش یابند و بین المللی شوند. و از آن جا که «انجمن بین المللی کارگران» می کوشد منافع توده های زحمتکش را - که در همه جا یکسان است - تقویت کند و گسترش دهد، این کنگره به کارگران پادشاهی متحده ی انگلستان و به ویژه به تمام سازمان های کارگری توصیه می کند که از این انجمن حمایت کنند و قویاً از آنها می خواهد به این سازمان بپیوندند، با این باور که تحقق اصول آن در عین حال باعث برقراری صلح پایدار بین ملت های روی کره ی زمین خواهد شد.

در ماه گذشته، جنگ بین ایالات متحده ی آمریکا و انگلستان قریب الوقوع به نظر می رسید. به همین دلیل، شورای عمومی شما با ارسال پیامی برای آقای سیلویس، رئیس اتحادیه ی سراسری کارگران آمریکا، طبقه ی کارگر ایالات متحده را در مقابل کارفرمایان آینده اش که جنگ را فریاد می کردند به تبلیغ صلح فراخواند.

مرگ ناگهانی آقای سیلوپس، آن رهرو دلیر آرمان ما، این حق را به ما می دهد که با ادای احترام به یاد او این گزارش را با پاسخ او به نامه ی ما به پایان رسانیم:

نامه ی محبت آمیز شما به تاریخ دوازدهم ماه جاری و پیام حاوی آن دیروز به دستم رسید. بسیار خرسندم که این کلمات مهر آمیز را از کارگران همکارم در آن سوی آب ها دریافت می کنم؛ آرمان ما مشترک است: جنگ بین فقر و ثروت؛ در همه جای دنیا کارگر فرودست است و سرمایه دار حاکم ستمگر. از همین روست که می گویم آرمان شما آرمان همه ی ماست. من، از طرف کارگران ایالات متحده ی آمریکا به سوی شما و از طریق شما به سوی کارگرانی که شما آنها را نمایندگی می کنید و به سوی تمام پسران و دختران ستمدیده و مظلوم زحمتکشان اروپا دست همکاری دراز می کنم. در امر خیری که بر عهده گرفته اید به پیش روید تا تاج پرشکوه ترین موفقیت ها بر تارک کوشش های تان بنشیند. عزم ما چنین است. جنگ اخیر ما به برپایی حاکمیت ننگین ترین اشرافیت پولدار بر روی کره ی زمین انجامید. این قدرت ثروتمند دارد ثروت مردم را به سرعت می بلعد. شما علیه او اعلام جنگ کرده اید، و هدف ما نیز پیروزی در این جنگ است. اگر بتوانیم، از راه صندوق رأی پیروز می شویم؛ اما اگر نتوانیم، به وسایل قوی تری متوسل خواهیم شد. گاه وقتی کارد به استخوان آدم می رسد، کمی خون دادن لازم است.

پی نوشت ها

۱- vassal، زیردست ارباب در دوران فئودالیسم اروپا که در ازای استفاده از زمین ارباب به او خراج می پرداخت.

۲- فرانسوا وَنسان راسپی (۱۸۷۸-۱۷۹۴)، دانشمند و سیاست ورز فرانسوی که در جنبش سال های ۱۸۳۰، ۱۸۴۸ و دوران لویی بناپارت به فعالیت انقلابی مشغول بود. اشاره ی راسپی در عبارت «عیاشی اهریمنی باتوم-ها» سرکوب مردم در انتخابات سال ۱۸۶۹ فرانسه توسط پلیس لویی بناپارت است.

۳- les orgies infernales des casse-tetes

۴- منظور رژیم لویی بناپارت است. این رژیم، که در سال ۱۸۵۲ اعلام موجودیت کرده بود، تا سپتامبر سال ۱۸۷۰ دوام داشت، آن گاه که (در جنگ فرانسه و پروس) فرانسه شکست خورد و لویی بناپارت در «سِدان» تسلیم پروسی ها شد.

۵- بانکی دولتی در فرانسه که در سال ۱۸۵۲ تأسیس شد.

۶- منظور «قتل عام های بلژیک» نوشته ی مارکس در تاریخ ۴ مه ۱۸۶۹ است.

۷- منظور از «امپراتوری دوم» دورانی است که لویی بناپارت در آن خود را امپراتور اعلام کرد و تا سپتامبر ۱۸۷۰ ادامه داشت.

۸- les chassepots avaient encore fait merveille

۹- در جلسه ی شورای عمومی انترناسیونال اول به تاریخ ۱۳ ژوئیه ی ۱۸۶۹، نامه ای از لیون با مضمون زیر خوانده شده بود: «انجمن ابریشم تابان لیون، شامل ۷۵۰ زن و بیش از ۳۰۰ مرد، همبستگی خود را با انجمن بین المللی اعلام می کند... این کارگران در اعتصاب اند و درخواست کمک کرده اند».

۱۰- منظور جنگ اتریش و پروس است.

۱۱- در کنگره ی آیزناخ در اوت ۱۸۶۹، مخالفان لاسال که از «انجمن عمومی کارگران آلمان» جدا شده بودند به گروه لیبنکشت-پیل پیوستند و «حزب کارگران سوسیال دموکرات آلمان» را به وجود آوردند.

۱۲- این کنگره، که در اوت ۱۸۶۹ از سوی «شورای اتحادیه های کارگری بیرمنگام» برگزار شد، دومین در انگلستان بود. TU کنگره ی سالانه ی «کنگره ی اتحادیه های کارگری»

